

! آسیب شناسی تشکل های صنفی ضرورتی برای رهیابی به کارآمدی مطلوب آنهاست

(بخش سوم)

حسین اکبری



جستجوی واقعیت در پس ادعای جنبش نوین

در بخش قبلی این نوشتار کوشش کردم تا با اشاره به روندی از الگوی اقتصاد ایران از مشروطیت به این سو جنبش رشد یابندهی کارگری و تاثیرات انکار ناشدنی آن در روند تکوینی طبقه کارگر تا ارتقای آن به سطحی متناسب با شرایط سیاسی - اجتماعی و اقتصادی و ایجاد سنت های سازمانیابی پایدار کارگران در طی این فرایند پیچیده را یادآور شوم. چیزی که آقای عظیم زاده منکر آن است. البته کوشش می کنم با برگشت به این دوره تاریخی دلایل آسیب هایی که از بیرون که بر این جنبش وارد آمده است، توضیح دهم اما عجالتا به موضوع جنبش نوین ادعایی پردازیم. البته در این جا بخاطر آنکه بیشتر با جنبش کارگری مرتبط هستیم، در همین حوزه بحث را ادامه دهم مگر آنکه ناگزیر بنا به ضرورت آسیب شناسانه، بخاطر پیوند هایی که طبقه کارگر با دیگر لایه ها و طبقات دارد به آنها هم پردازم.

پیشاپیش هرگاه از رشد و توسعه و سایر ویژگی جنبش ها یاد می کنیم، فراموش نکنیم که جنبش ها و خرده جنبش ها همه با هم تلاقی های ناگزیر دارند و از هم تاثیر پذیر هستند. این تاثیرات می تواند کلان و دراز مدت باشد مثل تاثیرات جنبش دینی بر روی سایر جنبش ها در نیمه ی اول دهه چهل و همچنین در تدارک انقلاب و پس از پیروزی آن و نقش مخرب و بنیادگرایانه ای که روشنفکران دینی از معمم تا مکلا در تکامل اجتماعی ایران داشته اند.

در ادامه تاملی داشته باشیم بر نص صریح مکتوب آقای عظیم زاده که تاکید دارد: «به نظر من جنبش‌های اجتماعی و منجمله جنبش کارگری و جنبش معلمان و زنان، با گستره و عمق و محتوایی که امروز در ایران دارند به معنایی یک جنبش نوین اجتماعی در تاریخ معاصر ایران هستند» و با توجه به همین نظر که می‌گوید «مقصودم از نوین خواندن این جنبشها همانطوریکه عرض کردم عمق و دامنه و محتوای سیاسی و اقتصادی اجتماعی و سویه‌ها و کمیت و کیفیت نیروهای اجتماعی آن هستند.» بررسی این جنبش نوین را ادامه می‌دهم. قبل از آن یادآور می‌شوم وقتی گزاره‌ای بر موجودیت و هستی جنبش نوین تاکید دارد معنایش آن نیست که قرائتی خاص را مد نظر دارد چرا که علی‌رغم آنکه مصادیق این نوین بودن را بیان نمی‌کند ولی اشاره دارد که منظورش «عمق، دامنه و محتوای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و سویه و کیفیت و کمیت نیروهای اجتماعی آنست».

آقای عظیم زاده در مطلبی که در ادامه مباحث کلاپ هاووس که مکتوب کرده است (اخبار روز تاریخ 31/6/1400) منظورش را اینطور توضیح می‌دهد: «بطوری که مدعی ام هیچگاه جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران به اندازه امروز به لحاظ کمی و کیفی و محتوای مطالبات سیاسی اقتصادی در «مرکز ثقل تحولات سیاسی و اجتماعی» در ایران نبوده است.» و به اعتبار این ادعا او این جنبش را نوین خوانده است. مخاطب باید تمامی مولفه‌های یاد شده در گزاره‌های پیشین در باره هست جنبش‌های اجتماعی نوین از جمله جنبش کارگری را در این ادعا ببینید.

این ادعا چند پرسش در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند:

• از نظر کمی و کیفی حضور طبقه کارگر را چگونه می‌بینیم؟ مگر نه اینکه حضور کمی کارگران به میزان فراوانی تعداد سازمان‌های کارگری مستقل و آزاد نسبت به گذشته و از نظر کیفی به حد سازمان یافتگی و کیفیت کار این سازمان‌ها هم همبستگی ساختاری و روابط درون سازمانی و هم در سطح همبستگی کارگران هر سازمان با هم و با دیگر سازمان‌ها و تاثیر گذاری آنها در کسب مطالبات کارگران مدنظر است؟ آقای عظیم زاده که رئیس «اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران» است این تشکل چنین توصیف کرده است: «این تشکلها محصول یک شرایط غیر متعارف تاریخی و اقتصادی اجتماعی هستند و روشن است که نمی‌توانند همچون یک تشکل متعارف به لحاظ ساختارهای درونی و بیرونی و بدنه‌ای عمل کنند. من خیلی وقتها راجع به اتحادیه خودمان می‌گویم این تشکل یک تشکل شتر گاو پلنگی است.» این ضعف بنا به گواهی همه‌ی فعالان صنفی در بحث کلاپ هاووس به شکل‌های مختلف وجود دارد که به آن خواهیم پرداخت. با وجود همین واقعیت امروزین تشکل‌های صنفی، یکی از مولفه‌های جدی جنبش نوین کارگری آقای عظیم زاده از حیث اعتبار منتفی است.

• اگر جنبش کارگری در ثقل تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیش از همیشه قرار دارد نه به آن دلیل است که حضور سازمان یافته‌ی عمیق و دامنه دار این جنبش؛ مهر خود را در مبارزه بر تغییر شرایط کوبیده است بل که بیشتر از موضع دفاع از حقوق‌های از دست رفته در برابر تهاجم سرمایه

حضور اعتراضی به صورت تدافعی داشته است؛ تظاهر بیرونی دارد و بنا بر تمامی شواهد این حضور به سطحی ارتقا نیافته است تا تحولات معنا داری را رقم زند. علی رغم سالیان دراز هژمونی نمایندگان کارفرمایی و دولت کارفرمایی بر شورای عالی کار و مصوبات ظالمانه، کارگران ایران هنوز نتوانسته اند تحولی در حد تغییر ترکیب شورای عالی کار به سود خود برای تأثیر گذاری بر مزد مصوب پایه ایجاد کنند، هنوز هم طی چهار دهه نتوانسته اند تحولی به سود خود در فصل ششم قانون کار ایجاد کنند، هنوز درگیر قراردادهای اسارتبار موقت و سفید امضایند! کارگران علی العموم در دریافت مزد اکار انجام شده دچار مشکل اند و سرمایه داران با تعویق در پرداخت به موقع مزدها به حقوق آنان دستبرد می‌زنند!

آقای عظیم زاده از کدام جنبش نوینی که در مرکز تحولات سخن می‌گوید؟

• محتوای مطالبات کارگران چه بوده است که او را در مرکز تحولات ادعایی قرار داده است؟

مطالبات طبقه کارگر ایران کاملاً مشخص است مزد و معیشت، تشکل یابی، امنیت شغلی و اجتماعی، مبارزه علیه خصوصی سازی (در واحدهای خاص و نه تمامی واحد ها) و این دو ساله ی اخیر هم مبارزه برای حق سلامت در شرایط کرونایی. مدعی ما باید نشان دهد در کدام یک از این محتوای مطالبه گری در چه سطحی بوده ایم و هستیم؟

نگارنده اعتقاد راسخ دارد که این مطالبه ها در سطوحی همواره دنبال شده است اما هیچگاه این مطالبه در مرکز ثقل تحولات نبوده است. به فرض اینکه در چنین جایگاهی بوده، چرا تحولات به سود طبقه ی کارگر رقم نخورده است تا بپذیریم این خوانش از نوین بودن جنبش کارگری درست است و نسل ایشان در راس آن قرار دارد! می بینیم که اینجا هم سایر مولفه های دیگر مورد نظر ایشان اعتبار عینی ندارد.

برای توضیح بیشتر مواردی را بیان می کنم. در ایران بنا به امار موجود 11 هزار تشکل رسمی کارگری از شورای اسلامی کار، انجمن صنفی و نماینده کارگری داریم و در مقابل تعداد دو سندیکا و تعدادی کمتر از ده انجمن صنفی مستقل و یک اتحادیه ی آزاد و همچنین چند کمیته و کانون حمایتی و تعداد چند گروه بازنشسته داریم در کنار این ها البته کانون های صنفی معلمان در سطح استانی وجود دارد.

برابر اظهارات نمایندگان این تشکل های صنفی هیچکدام جز دور اول تاسیس موفق به برگزاری مجمع عمومی نشده اند، رابطه ی این تشکل ها با بدنه ی کارگری بسیار ضعیف است. سندیکاهای موجود عملاً برابر اساسنامه های شان موفق به برقراری نظام مند رابطه تشکیلاتی با اعضای اولیه نیستند.

برابر همه ی مباحث در کلاپ هاووس در همین سازمان های موجود، رهبری با همان ویژگی هایی که به عنوان ضعف بر شمرده اند عمل می کند و توان هدایتگری کارگران و زحمتکشان صنف را ندارد. کفایت به مراسم ویژه مثل روز کارگر و یا فراخوان ها توجه کنید. حتی دهمی از درصد اعضا به فراخوان ها پاسخ مثبت نمی دهند البته در این مورد فرهنگیان استثنا هستند چرا که به رغم نداشتن مجمع نوع ارتباط درون صنفی مناسبی دارند و در مواردی نشان داده اند که اعضای شوراهای صنفی و کانون ها همبستگی بهتری دارند.

مطالبات مزدی و معیشتی متأسفانه در حد درخواست حقوق های معوقه است. حتی در پیشروترین واحد های کارگری ایران (کارگران هفت تپه) هنوز کارگران مزدهای پرداخت نشده را طلب می کنند و در ارتباط با تعیین مزد پایه بیشترین اثر گذاری این تشکل ها دادن بیانیه است و هیچ تأثیر معینی بر روند مذاکرات مزدی ندارند.

در مبارزات معیار (عمیقاً اعتقاد دارم که مبارزات کارگران هفت تپه مبارزات معیار است) که کارگران به نمایندگانشان وفادار مانده اند و رابطه ی متقابلی وجود دارد هم هنوز شاهد یک تشکل فراگیر و مشخصی نیستیم سندیکای موجود نیز به همان مشکلات سندیکای کارگران شرکت واحد مبتلاست و هر تشکیلات دیگری نتوانسته است دیرپا باشد.

تمامی این اشکالات و محدودیت ها، برای تشکل های رسمی سه گانه هم وجود دارد و آن تشکل ها نیز از همین کمبودها سرشارند به اضافه آنکه وجود شیوه های خود کنترلی و همچنین رواج سیاست های رانتی موجود و انگیزه ی حفظ امتیازات و موقعیت ها؛ نمایندگان در معرض جدایی هر چه بیشتر از موکلین خود قرار می دهد.

برای درک شرایط کنونی کافی است که به اعتصابات اخیر کارگران صنایع نفت نظری دقیق بیندازیم، در شروع این اعتصابات آنچه در ذهن بیشتر روشنفکران از هر طیف، نقش بسته بود نوعی تداعی قدرت مثال زدنی نفتگران در همه ی سالهای پیش از انقلاب بود، اما این تداعی به سرعت جای خود را به یک واقع بینی داد چرا که همه آسیب های وارده به طبقه ی کارگر به بخش آوانگارد آن یعنی کارگران صنایع نفتی اثر بیشتری داشته است.

ببینیم در بخش فرهنگیان اوضاع چگونه بوده است. از ویژگی سرکوب معلمان و دبیران مدارس و دبیرستان ها و اساتید دانشگاه ها کافی است به تصفیه های شدید در بین این زحمتکشان در اوایل بعد از انقلاب نظر کنیم و عامل ایدئولوژیک را در این سرکوب پیشگیرانه شاهد بوده ایم، اخراج معلمان در بیشتر موارد بدون دادن حتی خساراتی به خاطر این تصفیه های خانمان برباد ده؛ انقلاب فرهنگی که منجر به چهار سال بستن و تعطیلی دانشگاه ها شد، خسارات جبران ناپذیر مستقیم و غیر مستقیمی بر طبقه ی کارگر ایران وارد کرد و اثرات و تبعات آن امر سازمانیابی معلمان و دانشگاهیان را تاکنون با دشواری های بسیاری همراه کرده است. معلمان امروز برای سازمانیابی چیزی مشابه سایر کارگران را دارند. از آنجا که این زحمتکشان با قوانین کشوری و نه قانون کار مواجه هستند در شرایطی به مراتب آسیب پذیرترند و مطالبات آنها به گونه ای رادیکال جلوه ی اعتراضی پیدا می کند. با این همه در این بخش از جنبش کارگری (معلمان در همه سطوح و نیز کارمندان و کارکنان دفتری) سطح کمی و کیفی سازمانیابی بنا به قول خود فعالان صنفی در برنامه ی گفتگوی کلاپ هاوس از مشکلات بسیاری رنج می برد. موضوع ورود بخش خصوصی در عرصه آموزش بسیار افسار گسیخته تر عمل کرده است، علاوه بر کالایی شدن مطلق آموزش همراه با هزینه های کلان عمق و گستره ی استثمار معلمان و نبود امنیت شغلی و اجتماعی نیز در این بخش قابل

توجه جدی است. نگارنده همواره شاهد تضییع حقوق معلمان و کادر آموزشی در این مدارس و استیصالی که در پایان قرارداد های موقت گریبان این زخم‌کش‌ها را گرفته و سرگردانی در مراجعات به ادارات کار برای شکایت از بی قانونی موجود را داشته اند؛ بوده است.

قطعا اعتقاد نگارنده بر این است که طی یک رو در رویی نابرابر و توسل دستگاه های پلیسی و امنیتی در سرکوب و اعمال محدودیت های گوناگون برای فعالان کارگری؛ گذر از این شرایط را دشوارتر کرده است و به همین دلیل یکی از مطالبات جدی کارگران امنیت شغلی و اجتماعی است و خواهان برچیدن فضای امنیتی از روابط کار هستند و همواره آزادی نمایندگان خود را فریاد می زنند و به همین دلیل جنبش کارگری اگر چه بالقوه توانایی های بسیاری در خود پرورده است اما هنوز نتوانسته است آن توانایی را به فعل درآورد و نتوانسته است شرایطی بهتری در تاریخ یک صد ساله اخیر داشته باشد جز اینکه با جرات می توان گفت این جنبش؛ فطرت ناشی از سرکوب دهه شصت و هفتاد را تا حدود زیادی از بین برده است و نسبت به تمامی دوران عمرش در جمهوری اسلامی (البته به استثنای چهار سال اول) می توان دو دهه اخیر را دوران شکوفایی دوباره ی جنبش کارگری نام نهاد و قطعا نه نسل خاص بل که همه کوشش های ارجمندی که از سوی همه فعالان صنفی به عمل آمده در خلق این شکوفایی دوباره موثر بوده است .

سازمان یابی منفعتی یا اکونومیسم ناب!

اما اشکال اساسی این نگرش در آنست که در سازمان یابی طبقه کارگر آنچه را نشان عالیترین شکل می داند سازمانیابی منفعتی است آنهم نه در تشکل صنفی – طبقاتی که ممکن است پذیرش آن تا حدودی پذیرفتنی باشد؛ بل که در حزبیت و تحزب. آقای عظیم زاده تاکید دارد که: «من فکر میکنم اغلب ما، بیشتر از موضعی معرفتی و اخلاقی به مقوله سازمانیابی پرداخته ایم و دقیقا همین هم هست که باعث شده است ما نه تنها در سازمانیابی صنفی و مطالبه ای (البته جدا از موضوع سرکوب و دیکتاتوری) مشکل داشته باشیم بلکه عالیترین شکل این سازمانیابی منفعتی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری یعنی حزبیت و تحزب را هم نبینیم و این سطح از سازمانیابی نزد خیلی از ماها به یک تابو تبدیل شود. طوریکه امروز، عدم حزبیت و سازمانیابی حزبی در میان بسیاری از فعالان مدنی و سیاسی و صنفی به یک پزیشن تبدیل شده است.»

اینکه از موضع معرفتی به مقوله سازماندهی پرداختن؛ موجب شده ما در سازماندهی صنفی مشکل داشته باشیم! یعنی چه؟ مقوله معرفت و شناخت مهمترین عامل برای رهیابی کارگران به سازمان های صنفی است. کارگران ضمن یافتن راه های مطالبه حقوق صنفی در سازمان های خود ساخته و خود مدیریتی می توانند به مدارجی از توانایی و قدرت همبسته برسند تا قادر باشند در یک موازنه قدرت، ضمن بهبودخواهی؛ در مسیر نفی استثمار قدم بردارند و اگر معرفت و آگاهی طبقاتی نباشد و صرف نگاه به موجودیت سفره خانوار و یا فرد کارگر مطرح باشد هزاران راه برای کسب این امتیاز ممکن است کارگر را به مسیر منفعت مورد انتظار رهنمون شود. درک منفعتی بدون کسب معرفت طبقاتی در بهترین حالت می تواند به یک تشکل اکونومیسم – مانند همین تشکل های رسمی- منجر شود و نه به یک تشکل صنفی – طبقاتی! تمامی

سنگ پایه یک تشکل سامان یافته از موضع منفعتی اگر به حزب هم منتهی شود دقیقاً نهایت آمال اش این می‌شود که همچون سازمان های اتحادیه ای و حتی احزاب کارگری در غرب و اروپا و حتی اسکاندیناوی که بهشت موعود سوسیال دمکرات های ایرانی است برسد که مهمترین کارشان شرکت در انتخابات برای امر کاهش تورم و یا برقراری نظام مالیاتی بیشتر بر سرمایه داران و یا کاهش مالیات بر دستمزد کارگران است و یا آنچنان که دیدیم و افتاد پیروی از پوپولیسم ترامپی در محدودیت علیه کارگران و کلا اتباع خارجی و دیوارکشی برای جلوگیری از ورود آنان به امریکاست و گسترش نفرت در بین زخمکشان بیکار شده علیه مهاجران برای رقابت در بازار کار!

منافع آنی و آتی طبقه ی کارگر به شناخت و معرفت اجزای آن در هر بنگاه اقتصادی اعم از تولیدی و خدماتی، مادام که با معرفت و شناخت و آگاهی طبقاتی همراه نباشد در بهترین حالت اکونومیسم ناب است. خوشبتانه دیگر فعالان صنفی در همین برنامه کلاپ هاوس تا بدانجا به امر معرفتی تکیه داشتند که نقصان جدی ساختار تشکیلاتی را به علت نبود کمیته ها و کمیسیون های آموزش مورد انتقاد جدی قرار میدادند. اگر از منظر دیگری هم واکاوی در تشکل های صنفی صورت گیرد دلیل عدم حضور فعال کارگران هر صنف، کارخانه و هر بنگاه کار و تولید در آنست که نمی‌دانند حقوق کار به عنوان بخش مهمی از حقوق انسان ها چه گستره ای دارد و چگونه و با چه ابزاری می توان از شمول این گستره ی حقوقی برخوردار شد. نقش پیشروان طبقه کارگر دادن این آگاهی به کارگران است که البته با توضیح منافع آنان شروع می‌شود.

نکته دیگر این که ضرورت بودن درسامانی از خودکارگران برای خود کارگران به معنای ایفای نقش خود طبقه پنداری برای پیشروان نیست بل که به منظور آگاهی بخشی از سوی پیشروان به کارگران است تا درسراسر جغرافیای این طبقه تحول لازم و ضروری ایجاد شود. این تحول همواره این گونه توضیح داده میشود که آموزش ها در پیوند با مبارزات کارگران باید طبقه ی درخود باید به طبقه برای خود بدل کند و آنچه این طبقه رابه مرتبه ی “برای خود” می رساند مواضع معرفتی پیشروان و آگاهان طبقه ی کارگر است و نه دلبستگی صرف به سازمانیابی منفعتی!

نکته دیگری که ضرورت پرداختن به آن وجود دارد موضوع تحزب گرایی طبقه کارگر است. این حرف درستی است که باید به موضوع تحزب، باوری جدی در طبقه ایجاد شود اما همین امر نیز معرفتی است. کارگران ایران در اوج هیجانات انقلابی به سود نیروهای غیر طبقاتی و به زیان خود روشنفکران طبقه خود را از پیرامون شان می راندند. تبلیغات مسموم سرمایه داری پس از انقلاب در واحد های کار و تولید روشنفکران کارگری را عامل نفوذ دشمن، مخالفان دین و اعتقادات و باورهای مردم، کسانی که خرمن کشاورزان را به آتش می کشند و در کل موجوداتی زیانبار معرفی می کردند. با اتخاذ برخی مواضعی منفعتی کارگران را در واقع علیه خودشان تحریک می‌کردند. هنوز هم چنین تبلیغاتی رایج است. عوام‌فریبان

در تمامی ارکان سرمایه، در هر بزنگاهی از نادانی موجود موجی را علیه روشنفکران طبقه کارگر به راه می اندازند و آنها را مخالف منافع بنگاه و کارگران معرفی می کنند!

دوری کارگران برای گرایش به تحزب ناشی از عدم درک منافع طبقاتی آنهاست که هم دیروزی و اکنونی است و هم فردایی و به اعتبار چنین منفعتی نیاز به معرفت و دانش طبقاتی است و به اعتبار این شناخت کارگران به نسبت های متفاوت در می یابند در کجای موقعیت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار می گیرند و چه حزب و جریانی تاچه اندازه می تواند بیانگر چه حد و میزانی از تحقق منافع طبقاتی شان باشد، اما همین جا به آسیبی که از ناحیه هرگونه چسبندگی و وابستگی سازمانهای کارگری به احزاب را باید یادآور شد آنگاه که سازمان های کارگری به این احزاب وابسته شوند این خطر را که باتعیر سیاست و خط مشی احزاب، تبعات منفی برای این تشکیلات و اعضایشان ایجادشود، همواره وجود خواهد داشت. بنابراین استقلال سازمانی کارگران از همه ی احزاب شرط پایداری آنان است.

آقای عظیم زاده متأسفانه بحث تحزب را در گفتگوی خود با اشاره ای مبهم و کوتاه رها کرده است اما از آنجا که او می گوید: «حزبیت و سازمانیابی حزبی و سیاسی عالیترین شکل سازمانیابی منفعتی و کشمکش منفعتی در چهارچوب مناسبات سرمایه داریست. من دارم از حزبیت و نفس حزبیت صحبت میکنم و این بحث لزوما معطوف به وجود احزاب چپ نیست. دهه بیست را نگاه کنید، طبقه کارگر در آن مقطع یک طبقه به لحاظ کمی و رشد فکری یک طبقه کوچک اجتماعی بود اما به یمن وجود احزاب، منظورم فقط حزب توده نیست، حزب اتحاد ملی - حزب ایران- حزب هم‌رهان - حزب عدالت - حزب وطن و وجود اینها و وجود این حزبیت در معنای عام آن بود که باعث شد همین طبقه کوچک و سایر نیروها و لایه های اجتماعی بسرعت در معادلات سیاسی و شکل دهی به ساختارهای اجتماعی دخیل شوند و تشکلهای کارگری «قدرتمندی شکل بگیرند»

اشکال این درک از حزبیت آنجاست که اولاً ایشان وقتی از حزبیت صحبت می کند روشن نمی کند برای طبقه کارگر حزبیت به عنوان عالیترین شکل سازمانیابی منفعتی است یعنی چه ؟ این ابهام آنجا ایجاد میشود که می گوید « من دارم از حزبیت و نفس حزبیت صحبت میکنم و این بحث لزوما معطوف به وجود احزاب چپ نیست.»

اگر حزبیت را یک تئوری بدانیم وقتی به عمل در آید قالب حزب می گیرد . در واقع مادیت یافتن حزبیت یعنی حزب . این بازی غامض با کلمات معنایی جز عدم صراحت برای بیان موضوعی که در ذهن آقای عظیم زاده می گذرد، ندارد. وقتی صحبت از حزبیت می کنم این بحث معطوف به احزاب چپ نیست معنای دیگرش این است که حزبیت را بطور کل مد نظر دارد اعم از چپ ، میانه و راست ؛ برای مخاطب روشن نیست این چه ربطی به «حزبیت و سازمانیابی حزبی و سیاسی عالیترین شکل سازمانیابی منفعتی و کشمکش منفعتی» دارد ؟ مگر آنکه آقای عظیم زاده بنا را بر تبیین نظریه دولت - ملت سازی

در جامعه سرمایه داری گذاشته باشد و وظیفه ی خود بداند که برای صورتبندی سرمایه داری در

ایران ابتدا به ساکن تعیین تکلیف کند!

اگر حزب به معنی نفس حزبی است و حزبیّت در ایران با انواع تضییقات محدود به احزاب حکومتی شده است طبعاً فرایند تغییر مناسبات سیاسی برای طبقه ی کارگر در چهارچوب منافع و خود این طبقه معنا می دهد و موجودیت یافتن احزاب و حزب گرایی هم علی العموم به همه ی اقشار و طبقات برمی گردد و پیشروان طبقه کارگر نیز به طریق اولی با توجه به شرایط به ایجاد سازمان های صنفی - طبقاتی می اندیشد و نه الزاماً به عالیترین شکل سازمانی یعنی حزب.

رفتن به سوی مفاهیمی کلی و غیر کاربردی در شرایط کنونی، بیشتر فاصله گیری از نیازانی پیشروان جنبش کارگری به شناخت معضلات کنونی و دور زدن این موانع و ایجاد زمینه ی آسیب های دیگر است. وقتی با درکی تقلیل یافته تاریخ را ورق می زنیم این خطا دقیقاً در ارائه ی راهبردها نیز بر ما مستولی خواهد شد.

اگر نگاه دقیق به تاریخ برای راهگشایی به آینده داشته باشیم طبعاً از نتایج سرکوب احزاب و سازمان های سیاسی اعم از چپ و غیر چپ تا اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری و حتی تک تک فعالین جنبش های گوناگون به نتایج حاصل از آن خواهیم پرداخت تا از رهگذر آن، آسیب های مستولی شده را نیز باز شناسیم و راه غلبه بر آنها را هم دریابیم.

در ادامه ی این گفتگو ضمن پرداختن به نظرات غالب در گفتگوی انجام شده در کلاب هاوس می کوشم نظر خود را راجع به آسیب شناسی و راه حل مبارزه با آسیب بیان کنم.

ادامه دارد

منبع: [وبلاگ کار در ایران](#)